

* ذکر انقسام یافتن ممالک مقبوضه جماعه افغان

در میان شجاع الدوله و نواب نجف خان *

نواب نجف خان بهادر در آن اوان از مرتبه تبعیت و کهری بر آمده با شجاع الدوله
مرتبه همسری بهم رسانیده بود و شجاع الدوله بضرورت با او بنای دوستی
در رفع عناد سابقه نهاده و م از اتحادی زردیکی از بنات خود زانام زود نموده در
تالیف قلب نجف خان نهایت اهتمام می فرمود لیکن نجف خان از
مقتضای جوانمردی و فتوت و مراسم ظاهری خود را که شمرده پاس داری
آداب شجاع الدوله بر ویه تقدیم می نمود درین اوقات که بخت او غنای
بر کشت و مملکت مقبوضه آنها از دست شان منتزع شد بر تنی ازان
ملک از دست ضابطه نان در تصرف نجف خان باعانت و شرکت
مرهقه پیشتر در آمد یعنی ازان مثل چاند پور ندینه و پشهر که در غیره این طرف
کنکا ماسق بمالک علی محمد خان و حافظ رحمت نان و غیره سمت شمالی
کنکا و اکثر ملک اد مثل بارهه و سهار پور و غیره بطرف جنوبی و مغربی کنکا بود
و آنچه در دست حافظ رحمت خان و اوالد علی محمد خان و دوندی خان بود
و حاله تصرف شجاع الدوله در آمد آن هم همین قسم که نصفش طرف
شرقی و شمالی کنکا متصل بحد و صوبه اودهه مثل بریلی و انوله و شاه جهان پور
دتلر دین کده و بد اؤن و غیره و نصفش میان دو آبه کنکا و جمنام مثل سنجهیل و مراد آباد
و امرودیه و بعضی مثل کانس کنج و دریا کنج که از ملک سابق بنکش بود در عهد
صفدر جنگ از دست احمد خان منتزع گشته بعنایت صفدر جنگ در

قبضه مرهه گرفته و دیگر ملک مقبوضه مرهه که بعد استیصال جماعه مذکوره از دست احمد شاه ابدالی در نواح پانی پت حسب الامر ابدالی حافظ رحمت خان و احمد بنکش و نجیب الدوله و اولاد دوندی خان این ملک را با هم قسمت نموده هر یکی جای را در دست خود داشتند امیر الامرا و الافتار الدوله مر را نجف خان بهادر غالب بنک برای انفصال تقسیم ملک مر قومه بنده مست شجاع الدوله که آمد و داخل ممالک مذکوره فهمیده از جمله ملک ضابطه خان این طرف کنکا مثل چاند پور و غیره بود به شجاع الدوله داده نداری از ملک بنکش و حافظ رحمت خان و دوندی خان که اتصال به صوبه اکبر آباد و شاه جهان آباد داشت خود گرفت و حد و قلم رو هر دو منسوخ و محقق گشته ضابطه خان را نجف خان از شجاع الدوله رخصت و باینده بهر اهی خود برگزید و بنای و داد و اتحاد به مجبور و موافق از طرفین استنکام یافت بعده نجف خان مرخص گشته بملک اکبر آباد و حد و دیوار خود آمد و شجاع الدوله بنظم و نسق ملک رو هیله اشتغال و رزید

* ذکر انتقال نمودن شجاع الدوله

بهادر امین جهان بی بتابه عالم عقبی

شجاع الدوله بنظم و نسق ممالک رو هیله اشتغال می داشت که دلی ران بهر ان او بهم رسید و بعد چند روز منفر کردید جراحان ملازم و معتد علیه از هندیان ۱۰۰۰ نفر باین مدد اعی نمودند تا آنکه آستانه از دود شجاع الدوله و آتشینان او را شویشی عارض گشت عجب آنکه این جراحت چنین

اشتهار یافت که شجاع الدوله با دختر حافظ رحمت خان و اعیان خلوت
 نموده ادراپیشش خود خواند ادا از قرط غیرت چاقویی مخفی با خود برد همگام
 کشف عورت در اینجا زده مجروح ساخت و آن چاقور ابره آب
 داده بود لهندار و بهی نه آورد با آنکه این سخن مطلقا اصلی نداشت و محض
 غلط بود اما بر تبه شهرت داشت که الی الآن بعض کنان همین علت
 مردنش می دانند لکن شجاع الدوله مضطرب الاحوال اراده معاودت
 بخانه خود در فیض آباد که مرکز دولت او بود فرمود و مرزا سعادت علی
 خلف و دیهی خود را به نیاست در آنجا گذاشته سیدی بشیر بخشی را
 باعانت و اتالیقی او معین نموده خود سوار سی نگلی آینه راهی گردیده به فیض آباد
 رسید بسیاری او یوما فیوما شدند و پذیرفته منجر سواده سرطانی کشت چند آنکه
 اطفال در تدابیر دفع مرض کوشیده سودی نداد چون کار از مد او گذشت و امید
 حیات متطع کشت توذیع از زن و مادر و اجباب نموده روز پنجشنبه
 بیست و دویم شهر ذی قعد ۱۱۸۸ هشتاد و هشتم ارمانه دو اندهم هجری
 ازین عاریت سرا انتقال فرموده علم در کتور بنام و در فیض آباد نمونه
 محشر روداده احدی نبود که جزع و فرزع نگردد باشد بعد تقبیل و تکفین جنازه
 اش را با جمیع تجملات سوار سی بر آوردند مرزا علی خان و سالار جنک
 خلفین محمد اسحق خان مرحوم برادران زنش با جمیع ارکان دولت و عموم
 ملازمان در عایا بمشایعت جنازه راه می پیمودند هنوز تا کلاب باغ که برای
 دفنش مقرر شد جنازه رسید بود که سر سعادت منند او مرزا اتالیقی عرض

اصف الدوله را بتمنای جانشینی پدر اعظم ارب و افر بهم رسیده اند و شهادت
 فرد گرفت که ببادا و یکمیرا از اولاد پدرش برکنند فرمان روانی جلوس
 میسر آید بنا برین مروت و حیا را بر طاق نیان گذاشته متوسلان خود
 را تا کید نمود که رفته هر دو خال او مرزا علی خان و سالار جنگ را بتقید تمام
 از مشایعت جنازه بر گردانیده محضورش آرند

* ذکر جلوس مرزا امانی عرف نواب آصف الدوله برسد

پدری و عروج یافتن میر مرتضی مختار الدوله بکار پیوست *
 چون متوسلان مرزا امانی آصف الدوله بطلب مرزا علی خان و سالار جنگ
 رسیدند اول این هر دو در عذر شرمساری در حضور عالمیان خواسته
 انصراف مناسب ندیدند و دیگر بمبالغه تمام طلبه داشتند و فرمود که خواهی
 تنخواهی باید آمد هر دو برادر مجبور بر گشتند و دیگران هم مرتضی حلف جانشین
 فهریده بامید پیش آمد بی طلب برگشته آمدند آصف الدوله بایر مشوره
 گذاشته بعد تنقیح و تصمیم کرنیل کلیس و یکی دیگر از رؤسای انگلیسی را
 که در خدمت شجاع الدوله حاضر بودند طلبید و گفت که آنچه مشیت ایزدی
 بود جاری شد الحال مرا برکنند پدر باید نشانید آنها تسلی او عموده و عجلت
 مناسب ندانست امر بتانی نمودند و بمبالغه از حد بر برد و عده دادن مبلغی خطیر
 در صورت پذیرش امرش نمود آنها دیدند که سرکاران شجاع الدوله
 از رن نامر همین است و حسب الارش استحقاق جانشینی پدر دارد
 دانماچی رودر بلکه فنده نمی شود دستار پر سر ادبسته اعیان دارگان

خانه اش را اعضاء فرمودند نثار چیان و اسباب نوبت خانه نیز حاضر آمدند
 خلف سعادت مند که آرزو مند این روز بود بشادمانی تمام بر سرند در است
 و ایالت جلوس نمود و هنوز مردم بی نام و نشان به راهی جنازه پیدر شش
 انزاع از حسد ادنیافته بودند که صدای نثاره شادمانی از در مرز امانی بلند گردید
 و اد بر سرند فرمان روانی مستمکن گشته میر مرتضی برادر زاده معظفوی خان
 را که میر سامان خانه او در عهد صاحب زادگیش بود خلعت نیابت کل
 داده هفت هزار ری صاحب نوبت ساخت و ماهی و مراتب نیز
 بششیده بنظاب مختار الدوله سر مر از کردانید رفقای پدرش مثل
 ایرج خان و سیدی بشیر و غیر هم از توقعات خویش مایوس گردیده
 هر یکی بفکر خود افتادند ایرج خان به بهانه حصول اسناد از حضور پادشاه و تشییم
 مبانی وفاق اتحاد باذوالفقار الدوله نجف خان بهادر رسعت گرفته روانه
 شاه جهان آباد شد و بدر رفتن خود غنیمت شمرده بعد سه ماه مدتی آصف الدوله
 مع کل افواج از فیض آباد بعالت عدم مواثقت با مادر و جد و خویش به طرف گنهنو
 مشتافت بعد بیرون رفتن از شهر مادر خود را پی تمام دادن زر خزانه پدر
 فرستاد و انواع کلمات ناخوش با پدر و مادر در میان آمده آخر بدادن زر
 معتد به بشرط فارغ غنظی قبول نمود و آصف الدوله ظاهرا پنجاه لکبه روپیه از مادر خود
 گرفته فارغ غنظی اخذ اموال پدر نوشته داد چون آصف الدوله چند نفر از تانگام
 و ابه تتراب اختصاص داد در خدمت خود می داشت و آنها هر وقت حاضر
 و سایه دار در بی ادعی بودند الحال که باختیار خود گردید هر یکی از ان پیاده بی

هند و را خطا بهاد مناسب و خدمات متعدد در سال پنجمین صد سوار و پاکلی
 جهال کردار داده یکی از آنها را حکومت بیس و آره داد و یکی از که ماران پاکلی
 خود را نیز در زمره همان مردم منسلک گردانید و را چه مهران خطاب داد و
 جمیع متر بانس غیر از پواج دادنی نبودند بعد چندی بلکه شور سید و در آنجا متوقف
 گردید و پس از زمانی بطرف آتاده که مستهای حدود ملک او در اثر بید است
 رفته و در نیم معکر مکث بسیار نمود و از آنجا برادر خود مرزا سعادت علی
 را که حکومت ملک افغانند داشت مع سیدی بشیر طلبه داشت چون
 مانر آمدند اول سیدی بشیر را مورد عواطف نموده غافل ساخت بعد چندی
 بعضی از جماعه داران را از این اشاره فرمود که سیدی بشیر را گرفته بیاوند سیدی
 بشیر ساعتی قبل از از دحام برین ماجرا آگاهی یافته با بعضی از مخالفان خود متخیر
 بود که چه کند و بگفته مردم مامور رسیدند به بهادر علی سیدی از نجبای باره رفیق
 دیرینه اش سیدی بشیر گفت که من تازه ام این مردم را از خود مشغول
 می دارم تو هر قسم که توانی خود را ازین مهملکه بیرون کن و بزودی خود را تا معبر دریا
 که از اینجا فاصله فلیان دارد رسانیده بحدود نجف خان که آنطرف دریا است
 برسان و اسپ سواری خود را که تیار بود بشیر را بران سوار کرده چند کس
 را همراهش داد و گفت تا پای داری بگریز درین عرصه قاصدان رسیدند و بر
 حیره بشیر شورشی برپا گشت و او در عین آشوب بدر رفت میر بهادر علی
 استیصال مخالفان نموده در صحن خیمه شیهه در آه آنها گردید و او مره انگلی
 داده تا دم آخر کوشید و تا نصف مسامت نگذاشت که کسی در خیمه

بشیر در آمده بر احوال او اطلاع یابد و درین عرصه او نصف را در دوه قریب
 ساحل مراد رسید و عبور دریا نموده از حدود آصف الدوله بیرون رفت
 و با اینجانب بهادر علی شربت مرک نوشیده بسیر کلزار جنان عرامید بعد از آن
 جویندگان بشیر چند آنکه حسنه اثری از آن آهو سیاه رم خورده یافتند بعد
 آصف الدوله برادر خود مرزا سعادت علی را از علاقه اختیار کار مالک
 رویله که پدر برای او مقرر کرده بود باز داشته صورت سنکه را که او هم از
 عهد پدر بدیوانی سرکار ممتاز بود بر آن کار مقرر ساخت و اقتدار مختار الدوله در
 نیابت بجائی رسید که از آصف الدوله جزنای بیش نماند او برادر کلان
 خود را که سید محمد نان نام داشت خطاب اقتدار الدوله بهادر و نیابت
 صوبه آرد و بر او دویمی را که معزز خان بود خطاب معز الدوله بهادر و نیابت صوبه
 اله آباد و نیند و هر یکی از اقربا و اصدقایی خود را براتب زیاده از لیاقت رسانید و جمیع
 ملازمان قدیم و جدید شجاع الدوله و آصف الدوله را هم بعنایت و رعایت
 متوسل خود گردانید و کسی را مجال نماند که با او دم مخالفت تواند رود
 * ذکر تعیین شدن مستر مد لسن از کونسل کماکه

برای حاضر بودن بحضور آصف الدوله و بعد معزولی

ادامه مور شدن مستر جان بر شتو *

بعد رحلت شجاع الدوله کور زهشتنگ بهادر مستر مد لسن را برای
 حاضر و ناظر بودن بر ادنای اعمال آصف الدوله بضابطه عهد پدر شش منفر
 کرده فرستاد زمانی سپهر بر در و مد لسن گذشته بود که جنرال گاوردن و کرنل

منس و مستر فرانسیس از طرف کمپنی و پادشاه انگلیسی برای
 استکشاف احوال کورنر موصوف بکاکته رسیدند و در ابتدا بر کورنر
 غالب آمده عمده انگلیسیه هر جابر و وفق تجویز اصحاب ثلثه مذکوره علی المرغم کویینر
 متر کشته عمده دست نشان کورنر معزول شدند در همان ایام مستر مدلسن
 هم بعالت دست نشانی کورنر معزول شده بجائی بنخواستش ثلثه مرقومه
 مستر جان بر شتو معین شد چون او جوان بود شیاری بود آصف الدوله
 را موافق نموده دست تصرف بد انانی و ابله فریبی در اند کرد و در جمیع کارهای
 ممالک محروسه آصف الدوله مرجع و مختار گشت و مختار الدوله نائب
 مفتد آصف الدوله و جمیع عماله و اتباع او سفه های بی خبر بودند القصد مستر جان
 بر شتو مختار الدوله را بعضی کلمات خوش آیند که امید حمایت در مخاوف
 عظیمه از ان استشمام توان نمود گفته بر این صرافت آورد که ملک بنارس
 و غیره علاقه راجه بلوند که بست و پنج لکهر روپیه مالکنداری و قریب هفتاد لکهر روپیه
 داخل داشت کمپنی بدانند آن احمق ابله بهمان قدر سخنان بیفروغ خوشنود
 و مغرور کشته آصف الدوله را که کاری با ملک داریش نبود زبانی مستر جان
 بر شتو سخنان بیم د امید گفته را ضی سائنست و بلا تامل اسناد عظامی آن ملک کمپنی
 نوشته داد کورنر هشتتنت اگر چه از این امر که ملکی مثل بنارس ضمیر ممالک
 مستر کمپنی کردید نهایت خوشنود گشت اما از جورت اینکه خود تا بنارس برای
 ملاقات شجاع الدوله آمد و ملک بلوند ظاهر ابانواع تدبیر است از شجاع الدوله
 در خواست شجاع الدوله معاذیر دلپه بر آورده ملک مذکورند داد و مستر

جان برشتو که بار نه کور ز حکم قطره از دریا دار دباین سهولت و آسانی
 گرفته ملک مرقوم را ضمیمه ملک کمپنی گردانید و بحضور سرداران انگلیسی
 اینجا و ولایت نام عظمی بهر ساندک مکدر شد و چند ان خوشش نه آمد
 و مختار الدوله نادان با وجود چنین تواضع نمایان برای استقلال و حمایت
 خود هیچگونه عهد و پیمان از ارباب کونسل کاکته نگرفت اگر می خواست در
 چنین رعایت عظیم بنای کار خود را از ارباب انگلیس و ولایت چنان استحکام
 میداد که کسی را مجال نگاه تند به طرف او نمی شد تا به کشتن چه رسد
 القصد بنارس با توابع آن ضمیمه بنکاله و عظیم آباد گردید و در معاملات مالی و ملکی
 صوبه اوده و داله آباد و پتهر که در کوره و اتا داد غیره ملک مقبوضه آصف الدوله
 نیز بی رضا و اطلاع مستر جان برشتو بیچ امری امضا نمی یافت و آصف الدوله
 برای قار غیبی و اسایش خود بیانک بانه گفتن آغاز نهاد که جان برشتو برادر من
 و مالک و مختار کار است هر چه بفرماید همه اطاعت اد نمایند و از افواج آراسته
 پدر و سرداران بعرضه آورده او آورده و نام مطمئن بوده ادای تنخواه آنها در
 جنب اخراجات بیهوده خود عبث و بینانده می شمرد لهذا در ماطن قاصد
 استیصال آنها که در حقیقت خود را بی پروبال ساختن بود کشته درین
 داعیه کوشیدن گرفت

* ذکر چنانکین آصف الدوله مختار الدوله را با نجیب پاتن

دستاصل شدن پاتن مذکور بحکم خداوند امر کن *

شجاع الدوله مغفور چار پنج هزار کس نجبای مفلس شاه جهان آباد و

اطراف و جوانب را جمع نموده، فی نفر پانزده روپیه مواجب مقرر کرده بخیب
 پاپین نام نهاد و سید احمد نای را بریاست آنها معین نموده در تربیت آنها
 بضابطه انگلیسی اهتمام فرمود هر چند بند و قهرهای ایشان فتیله دار بود اما در
 سنگ چابک دستی برابر چاقی داشتند بلکه چست تراز آن آصف الدوله
 که در فکر براندختن آنها دبی پروبال ساختن خود بود آنها را که بطرف کاپی
 متعین بودند طلبید چون در رسیدند در تراز لشکر خود امر باقامت نمود
 و فرمود که توپها را داخل توپخانه نماید آنها بعضی از آن اضراب داخل توپخانه نموده
 یک دوغ ب نزد خود داشتند برای آن هر دو ضرب و بند و قها هم حکم داخل
 نمودن نمود آنها دانستند که اراده ندادن طلب و استخفاف دبی آوردنی
 و تفرقه آن جماعه منظور دارد جواب دادند که هرگاه چنین حکم می شود و وجه مشاخره ما که
 در سرکار است عنایت شود تبذوق و توپها داخل سرکار کرده آید بر آشفته
 به مختار الدوله فرمان داد که اینها سر تابی می نمایند بتادیب ایشان باید پرداخت
 او عذر خواست که ملازمان سرکار اند و حق بجانب دارند و در ماه خود
 می خواهند دیگر غرضی نیست گفت اگر شما بر سرشان نمی روید ناچار من
 می روم او ضرورت اطاعت فرمان نموده بافوج ملازم خود و متعینه سرکار
 بمقابله شتافت آنها ناچار با آنکه میر احمد مرده بود و سرداری نداشتند باز هم
 صفوف آراسته بکبک و کار بجائی رسیده بود که مختار الدوله را از پیشش
 رو بردارند لیکن چون از دحام بطرف مختار الدوله بسیار بود بعد زد و خورد
 لائق و مقتول و مجروح شدن یاران موافق که جماعه کثیری از طرفین ره گرای

عدم کشتند مشرذمه قایلی چون مجروح و مایوس از ظفر باقی ماندند آن زمان هر یکی
 راه فرار پیشش گرفته بطرفی خریدند و خلق بسیار از طرفین که همه ملازم
 آصف الدوله و زور بازویش بودند تباہ گردید و اکثری از ملازمان خصوص
 بعض خواجه سرایان که شجاع الدوله به تتبع افواج انگلیسی آنها را اجنرال قرار
 داده همراه هر یکی شش هفت پلتن و چند ضرب معین نموده بود باحوال
 صاحب زاده بلند اقبال پی برده خیالاتی در دل خود می تراشیدند از انجمله
 سنت خان خواجه سرا که معتد شجاع الدوله و فی الحقیقت خالی از
 جراتی نبود با مختار الدوله دعوی همیشگی داشته سر باطاعت او فرو نمی آورد
 و مکرر ناپا قیبار دیداده بوسائل و وسائط تصفیہ می یافت درین ضمن
 یکنوبت که در تها افزوده از حد آمیزش تجاوز نمود و آصف الدوله نیز در باطن
 از مختار الدوله بسبب خود رائی او و اتفاق با جان برشت و آزرده گشته در
 فکر برانداختن او می بود سنت خواجه سرای مذکور برداعیه آصف الدوله پی
 برده خواست که بطور می قابو یافته کار مختار الدوله را با تمام رساند فی الجمله رضای
 آصف الدوله درین خصوص حاصل نموده باطناً با مرزا سعادت علی هم
 سازش کرد که هر گاه من مختار الدوله را تمام کنم شما علی الفور سوار شده
 حاضر آید من او را کشته بحضور آصف الدوله خواهم رفت و در همان گرمی
 کار او هم با تمام رسانیده شما را بر و سادہ ایالت خواهم نشانید

* ذکر انجام یافتن ایام عمر و دولت مختار الدوله و بسنت
خواجده سراسیمه بدر رفتن مرزا سعادت علی در حدود
نواب نجف خان ذوالفقار الدوله صحیح و سالم *

چون مشوره مرقومه تصمیم یافت بسنت از سرنو بجیاه و ترویر بنامی
آشتیها گذاشته و عهد و موثیق کاذبه در میان آورده دعوت مختار الدوله
نمود و آنکه از اول روز تشریف آورده هر دو وقت طعام بخانه اش
خورد و در شب بله و لعب همون جا گذرانیده آخر شب به دولت خانه
خود معاودت نماید او قبول نمود و روز موعود که پایان زندگانیش بود
بدر بار آمد و از آصف الدوله رخصت گرفته قاصد خانه بسنت کردید بسنت
تا آن زمان بعضی مخلصان خود را که از آنجهله یکی مراد علی و دیگری لطف علی نام
داشت بقتل مختار الدوله برانگیخت چون مختار الدوله رسید بسنت
تا دروازه استقبال نموده بکمال تواضع و فروتنی از سواری فرود آورده بر سندی
که برای او کتبه بود نشانید چون موسم تابستان بود در شکر اکثر
ارباب استطاعت در مساکن خود خانه ساخته بودند بسنت هم
ته خانه تکلف آراسته گویا برای همین کار مهیا داشت هرگاه آفتاب باند
شد مختار الدوله را تکلیف نمود که در ته خانه باید نشست او باقتضای قضا پذیرفته
در آنجا رفت بسنت عرض کرد که رخت و ربار از برکنده به آرام و
بی تکلف بنشینید و زنگه مرغوبه اش را هم حاضر ساخته اقداح افراح و سرور
بگردش در آورد چون نصف روز گذشت مختار الدوله بعضی از مصاحبان را

هم رخصت کرده تهیه خواب آخرت مستعد نردید چون از بهانش
کسی نماند و خدمتکاران هم جایجا آرام گرفتند مراد علی و برادرش باز
سه کس دیگر بگفته بی خبر در خانه در آمده پیکر شش را بر زیر تیغ بیدریغ ریزه ریزه
کردند و بعضی از خدم او که حاضر بودند کمر بخته خیر بخیمه اش بردند و سنت فوج
و توپ خانه خود را تیار کرده با دو سه کمپنی تیار و مستعد حضور آصف الدوله
آمد مستحفظان ابواب کمپنی را با باندک فاصله از خیمه آصف الدوله توقیف
نموده اورا تنها گذاشتند که بحضور رده ادهم در خیمه سکر مسلح شمشیر
کشیده آمده آداب مبارکباد بجا آورد که دشمن دلی نعمت را حسب الحکم
گشتم آصف الدوله بر جان خود ترسیده گفت شمشیر کشیده چرا آمده مگر
اراده من و امی گفت چه مجال که داعیه نمک حرامی داشته باشم
گفت شمشیر دور کن آن ابل گرفته شمشیر را دور انداخت چون بی شمشیر
ماند آصف الدوله بمردم حاضر اشاره نمود تا بکشند حسب الحکم ادهم همان
نفس سردر پی مختار الدوله گذاشت عمویا خالوی او برزاکلان شهور
و در حضور آصف الدوله می بود بعد کشته شدن سنت در رسید اورا مقتول
ویده و متخیر گشته برای حفظ آبروی خود تیغ کشیده گفت اگر کسی متعرض
من نباشد مرا هم با کسی تعرض نیست آصف الدوله بر خود ترسیده گفت
میردن رد که کسی را با تو کاری نیست و بیانک بلند گفت که اگر برود کسی
با او متعرض نشود ادهم مغنم شمرده در رفت چون جرأتی داشت کسی
با او نه آویخت و مرزا سعادت علی بمجر داشت همار کشته شدن مختار الدوله

با سلاح و یراق بر اسپ سوار گشته تا بخیمه کسائیان که سالاران عهده
 شکر بوده اند رسیده تمام شدن بسنت شنید چون باین هیئت بر آمده
 به نام و انگشت نما شده بود دست پاچه گردید که چه کند نه مقدر تا ختن بر مرزا امانی
 داشت زیار ای مانند ناپچار از کسائین استمداد نمود که اگر رفاقت کنی
 برادر را بردارم دستت کار را پیش من می بریم و ز او در ملازمان درجه اعلی خواهد بود
 کسائین جرأت نیافت چون مرزا سعادت علی از نصرت کسائین
 مایوس گردید اسپ جلد کانی در خواست او مادیان سواری نمود که بسی
 چهل کرد و رفتن معاهده نهایت جلد کام و سبک رفتار بود تیار کرده فرستاد مرزا
 سعادت علی بران سوار شده با تفضل حسین خان که انا لیق و مرعی و
 معاشش بود و معدودی از رفقا در رفت و بدون مزاحمت سالها از حدود
 محاکم آصف الدوله گذشته در حدود نجف خان رسید نجف خان
 بهادر شنیده استقبال نموده ملاقات کرد و با احترام و عزت آورده در خانه
 خود جا او و محاللات چند برای معاش او مقرر کرده چند هزار سوار و پیاده بر رفاقت
 او ملازم گردانید و در آمد و رفت و ملاقاتها نهایت پاس ادب
 مرعی می داشت فقط

* ذکر مقهور گشتن محبوب علی خان خواججه سرائر

دست سپاه انگلیس حسب الامر آصف الدوله *

سرداران عهد شجاع الدوله بملاحظه این چنین حرکات و اوضاع آصف الدوله
 هر یک بد گمان گشته چاره خود جستن آغاز نهادند از انجمله محبوب علی خان

خواجہ سرا کہ اندک برأت و غیرت داشت حیران بود کہ چه کند اما فوج
 و اسباب شایسته مع سوار و پیادہ های برق اندازہ چقماقی جمعیت دودار
 ہزار کس با او بود و بطرف کورہ و اتاہہ حسب الامر شجاع الدولہ در کمال
 سطوت و اقتدار می کوزانید آصف الدولہ را استیصال فوج ہمراہی او
 در خاطر گذشتہ و اعیہ آن نمود کہ او بہ طرفی بدر رفتن نیافتہ مضحک شود و با معدودی
 در حضور حاضر باشد ادنیز باین ارادہ پی برده می خواست کہ اگر آصف الدولہ
 ارادہ خود اظہار کند آن زمان سنا چار می تنک نمک حرامی کو ارا نمودہ
 بہ نجف نان بہادر ملحق کرد و آصف الدولہ با مستر جان بر شو مشورہ نمودہ
 فوجی از انگلیسہ سرداری چند کپتان باین کار معین نمودہ مخفی از اخبار روانہ
 ساخت و سبب بر کردن افواج خود از بیخ و بن آنکہ چون آسایش دوست
 و از امریکہ غیر بازی طفلانہ مثل پتنگ پرانی و مرغ جنگائی و چو پر بازی و امثال
 و لک باشد نہایت نفور و دبیز اربود نمی خواست کہ ساعتی بل آنی رجوع
 بکارهای ریاست نماید و انگلیسیان را امیدانت کہ وجود من سردار بنی آثار
 معتتم دانستہ راضی باینذا و اضرار من نخواہند بود بہتر آنکہ زمام ملکہ اری بدست
 آنها سپردہ فارغ البال بسر برم و اصحاب انگلیسہ کہ نہایت دانا و
 ہوشیار اند و چو پنہن کسی را الطیفہ غیبی شمرده و نحوی ناخوشی او نخواستہ
 اورا مطلق العنان و خوشنود دارند و کل معاملات ملکی و انتظام افواج با اختیار
 خود داشتہ در پردہ نام مالک ملک و فوج و خزائن خود باشند حسن
 اتفاق اینکہ طرفین ہم دیگر را معتتم می شمرند اما خانہ شجاع الدولہ کہ یادگار

امرای عظام و ناه امید لکوک مردم و عده زاده های هند و مسلمان بود مسکن
و ماوای چند اراذل مانده اثری از ان بزرگواران پیدا ننماید و معد و ویکه رفاه و
جاه داشتند پیاده های بکسریه چند و فیلبانان و انفار و کهار ان بودند لقصه کپتان
مذکور با سه چهار پلتن بیهانه رفتن بطرفی مثل ساقران متصل بمعسكر
محبوب علی خان رسیده قاصد ملاقات با او شده او هم مضایقه نکرده ملاقات
نمود و با هم و کردید و باز دید بعل آمد بعد سه چهار روز کپتان مع فوج خود آخر شب
کوچیده ادل صبح بر سر معسكر محبوب علی خان رسید مردم آنجا که بی خبر
بودند کسی برای قضای حاجت رفته کسی در خواب غفلت خفته مگر
معد و دی از تلنگهای سنتری که بجای خود استاد بودند مزاحمت نمودند
افواج انگلیسی اطاعت نکرده متصل به پاه شلک استاد و پیغام داد که
ما بطرفی می رویم از میان شکر که راه آنجا غیر ازین نیست خواهیم گذشت
مردم شکر مانعت نمودند اینهمان شینده به پر خاش پیش آمدند مردم
شکر محبوب علی خان که تیار نبودند بمگردیک شلک جماعه بسیار بحروج
و باقی ماندگان شوش کشته راه گریز پیش گرفتند محبوب علی خان
این ماجرا شنیده بکار خود در ماند چون عند الملاقات عهد و پیمانی شده بود بمغرد درت
از کپتان مذکور رخصت گرفته مع اسباب خود بخدمت آصف اندوله
رسید او که همین صورتی خواست شمول عواطف نموده وجهی برای
او معین داشت و لطافت علی خان خواجه سرا که او هم کنند ان بلکه مالک
چهار پنج پلتن بود مشاهده این حالات قاصد رهنکاری خود کشته راهی برای

بدر شدن می بست چون همیشه معهود بود که فوجی از طرف شجاع الدوله
 در حضور پادشاه باشد و شخصی برای این کار تجویز می شد او همین را غنیمت
 شمرده کار سازی نموده تعیناتی آنجا گرفت و بحضور پادشاه رفته بانواب
 نجف خان ساخته اوقات می گذرانید و هر روز آن ایام برادران مختار الدوله
 مقید شدند اموال آنها مع اموال مختار الدوله بظبط سرکار در آمد و برای پسر مختار الدوله
 دو خرد ز نش جاگیر یک لک روپیه سالیانه تقریر یافت و آصف الدوله
 مع کل اتباع و جان برشتو و غیره از باب انکلیه در لکهنو اقامت مقرر فرمود
 و نواب بیگم زن صفدر جنگ و بهو بیگم زن شجاع الدوله بنا بر عدم موافقت
 با پسر و نیره خود از فیض آباد بجنبیده در آنجا اقامت و سکونت داشتند
 .. * ذکر آمدن ایرج خان از شاه جهان آباد

و تفویض شدن نیابت آصف الدوله باد *

بعد مقتول شدن مختار الدوله چون کسی لائق نیابت در نظر نبود بضرورت
 رجوع به ایرج خان که ذکر بدو رفتن او بعد انتقال شجاع الدوله به بهانه جواب
 و سوال حضور بادشاه مرقوم شد لازم افتاد و آصف الدوله ر قائم استمالت
 و دلاست متضمن طلب بنام او بتاکید بسیار نکاشت چون او را بر عهد و قول
 صاحب زاده اعتمادی نبود از جان برشتو استدعای خط طلب متضمن
 عهد و پیمان حفظ آبرو و جان و دیگر امور یک خاطر نشان داشت نموده نوشت که تا
 عنایت نامه سامی نرسد بنده آمدن نمی تواند چون نوشته جان برشتو
 باور سید قاصد لکهنو کردید و بعد در دو بمنصب نیابت و اختیار در جمیع معاملات

سرفراز و بعنائیت نعلت و ذیل دپاکي جهالرداره و نوبت و دیگر
مراتب امارت ممتاز کشت *

* ذکر عروج امام بخش نامی غلام بیچہ و باز

شہر بہر شدن ادا از غضب آصف الدولہ *

یکی از غلام بیچہ نامی کسی امام بخش نام کہ نہایت شائق بہ آغاز و بہ انجام بود
در زمان صاحب زادگی آصف الدولہ و حیات پدرش از آقامی خود
گریختہ تا با آصف الدولہ رسید و نہایت مقرب گردید شجاع الدولہ بر
شہر و راد آگہی یافتہ مدتها مقید و مسلسل داشت و بعد مدت بشفاعت
انزور نقلا از زندان بر آورده اعراج نمود و تخفی در نواح پرکنہ تماندہ می بود و غیر
اقامت خود با آصف الدولہ می کرد و بمجرد انتقال شجاع الدولہ آصف الدولہ
اورا طلبید و بعد مردن مختار الدولہ دست اورا جنرل جمیع پلتن نامی تانکہ
کہ سی چہل ہزار نفر پیادہ و چہار پنج ہزار طرق سوار بودند کردانیدہ باقتداری
رسانید کہ محسود جمیع سرداران و عمائد گردید و اود در حقیقت نہایت
پاجہی و در صورت و سیرت زشت ترین مردم بود اتفاقا دل آصف الدولہ
از مصاحبت او سیر شدہ جمیع اسباب اورا ضبط نمودہ برہنہ پاوسرا از خانہ
ولماک خود بہمال تذلیل و تنفیج بدرساخت باز خبری از دسموع نداشت
* ذکر انتقال ایرج خان ازین جہان و بترصہ

آمدن حسن رضا خان و حیدر بیگ خان *

روزی چند کہ عبارت از دو سہ ماہ باشد ایرج خان کار گزار و مرجع صغار و

گیاره دربار آصف الدوله و سهاک محروسه اد بود اندک انتظامی داده بود و
 و از جان برشتو جواب و سوال داشت که صاحب بعلاقه ملکی و مالی کار
 نداشته زریکه بابت قرض نو دینمه آصف الدوله دعوی دارند اقساط
 آن مقرر کرده از مانده بگیرند و دست تصرف از مالک کوتاه کرده برویه عهد
 شجاع الدوله موافق عهد و بیانی که میان کپنی و آن مرحوم بود عمل آرند و اگر
 قبول ننموده جواب و سوالی منظور باشد بنده با صاحب در کونسل گفتگو
 خواهد نمود و مستر جان برشتو از طلبه اشتن اوند است کشیده چاره
 می جست تا چه کند درین عرصه ماده سوء القینه که از پیشتر داشت اشته او
 کرده منجر با استقامت یک ماه و چند روز بآن مبتلا بوده جهان بی بقار او
 پدر او نمود و فکرم بهم رسانیدن شخصی لائق نیابت بخاطر آصف الدوله
 و جان برشتو مرتسخ گشته در تنخص افتادند چون حسن رضاخان از عهد
 شجاع الدوله داروغگی باورچی خانه داندک تقرب داشت درین عهد هم پیشش
 از پیشش تقرب بهرسانیده از ماغر باشان خلوت و جلوت و واسطه جواب
 و سوال جان برشتو بوده و نیز نیابت برای او در خاطر گذشت اما از جهت
 اینکه عالی محض دارام طلب عشرت خواه و از تواریخ جواب و سوال مردم
 که لازمه ملکه اریست منز عرود در بعض صفات تالی مرتبه آفای خود آصف الدوله
 بود او خود هم استغفا ازین امر می نمود و دیگران حیران بودند که از نیابت چنین یکی
 منظور است او مقصدی آن نمی تواند شد این بیچاره را برای چه تصدیع میدهند
 خدا داند چه سبب رای جان برشتو بر آن قرار یافت که نایب دیگر

کار دان و معالیه شناس برای این نایب بهم رسانیده ثیابت گل خواه نخواه
 باین عزیز تفویض باید کرد اسمعیل یک نامی مغل ولایت زاکه از عیاران
 روزگار و نهایت دنیا دار و از آله آباد که در آن وقت باو شاه و افواج انگلیسی
 و رانجا بودند بکار داک و دوار و غلی هر کاره دجو اسیس و طلبیدن اخبار
 شاه جهان آباد و غیره جا از سرکار انگلیسی ماسور بود چون بائید ریگ خان
 کابلی سازش و طمع نفعی از و داشت داد هم باغبانی سبز برای او می کاشت
 باجان برشتو از وقت بیماری ایرج خان تقریب برای خان کابلی مرقوم
 می نمود مخفی نماند که این جید ریگ و انور یک هر دو برادر کابلی زاده عامل پلشت
 در عهد شجاع الدوله سناجر اکثر پرکنه بودند اما در عمل تحصیل نهایت سخت گیر
 و در عهد شجاع الدوله سایر باقی معامله تعهد مدتها مقید ماندند بر اذن کلاش خود در
 همان دار و گیر مرد و جید ریگ خان سعی و حمایت برخی از سقر بان رستگاری
 یافت و زند بود تا آنکه بدو سخت و اقبال بنیابت ملک و دکرور رویه که
 فی الحقیقت اعانت است عروج نمود القمه هر چند حسن رضا خان
 استنکاف داشت اما برهبری سخت و عنایت ستر جان برشتو
 نیابت آصف الدوله بنام او مقرر و جید ریگ خان بنیابت حسن رضا خان
 معین گشته هر دو بعنایت خلع فاخره دجو اهر و اسپ و فیل بتفادت قدر
 مراتب امتیاز یافته جید ریگ خان بکار های مرجوعه پرداخت و حسن
 رضائیان که جاگیر لکوه رده در ماه یافت عیش و عشرت و صحبت
 خلوت را معتتم دانست و این بیت حافظ شیرازی را

* بر خیز ساقیا قدمی پر شمشیر کن *

* دور فلک درنگ ندارد و شتاب کن *

مطابق حال خود شمرده بر ظاهر معنیش عامل و از آمد و رفت در بار که بیشتر
از پیشتر داشت عاقل گشت راست گفته اند * بیت *

* هر چه نصیب است بهم می رسد * کز نستانی به بنتم می رسد *

هر که آمد تخفیف در فوج و ملازمان نموده کفایتی ظاهر کرد و انقلابی در اعمال رود داده
خانهای بعضی خراب و بعضی دیگر آب و تاب میسر کردید چون در کالکته
جنرال کاوردن فوت شد و طرف کورنیزها تنگ بهادر قوی گشت جان بر شتو
معزول و بجای او دستمه آتن مقرر شد و بلاکهنور سیده بکار مامورده اشتغال در زید
* ذکر بقیه احوال نجف خان و بادشاه *

نجف خان بعد تسلط در اکبر آباد و بدست آوردن قلعه دیک روز بروز در
افزایش سپاه و اسباب عزت و جاه کوشیده فوج بسیار بهم رسانید
و نجف قلی خان و افراسیاب خان چیلد های خود را صاحب رساله عمده
که قریب ده دوازده هزار سوار و همین قدر پیاده باشد گردانید و فی الحقیقت
آنها لیاقت این مرتبه در سپه داری و خصم افکنی بنا بر جرأت فطری
داشتند خصوص نجف قلی خان که بین الاقران در شجاعت ممتاز و بارها
در معارک سپاه کری کوی سبقت از همه بار بوده با نجف خان راه
تسادی داشت و محمد بیگ خان هدانی ثانی نجف خان در جمیع امور
نجابت و شرافت بر اکثر رفقای او خصوص بر هر دو چیلد مذکور تفوق داشت

دو دیگر سرداران دیرینه آزموده کار و اکثری از سرداران سرکار شجاع الدوله
 مثل هر دو کسائین با جمعیت هفت هشت هزار و مرتضی خان پسر مصطفی نان
 پیر جنک مرحوم ملازم سرکار شجاع الملک مهابت جنک ناظم
 جنگاله با پنج هزار سوار و اکثری از اقربای صفدر جنک مثل اولاد مرزا یوسف کور
 و غیره که از ناقد و ادیبهای آصف الدوله رنجیده برخاسته رفتند همه را بقدر
 لیاقت ریاست افواج داده ملکی در جایه اد آنها مفوض ساخته بقدر حاجت خود هم
 نگه داشت و بسیار ملک از توابع راجه جیسنگه و پیراج سوانی به تسخیر
 خود در آورده بارها از راجه پوتان کپه واهمه و غیره محاربات نموده بر آنها غالب
 آمد و عادی دولت خود را که در اطراف صوبه اکبر آباد و شاه جهان آباد
 اقامت داشتند مغلوب ساخت عبدالاحد نان کشمیری و دیگر ارکان
 حضور بر اقتدار نجف خان حیدر و ضابطه خان را که صاحب الوس جماعه
 روپیه و افغان بود و بعد قتل حافظ رحمت خان که افغانه ستاصل کشته
 بلجانی و پناهی غیر از ضابطه خان نداشتند جم غفیری پیشش اد جمع بودند اند
 ولالت بر تابی و ترم با امیر الامرا ذوالفقار الدوله نجف خان بهادر نمودند
 آن ابله بافتشاهی طبع افغانی با شارات نهانی عبدالاحد خان و غیره حقوق
 بردارش و مراعات نجف خان بر طاق نیان نهاده بانعی کردید نجف خان
 تازیب و کوشش او را اهم اعمال شمرده چون تقارب عسکرین روداد
 از طرفین دلاوریها بعمل آمده عاقبت الامر بعد استیصال نهال عمر جماعه کثیری
 از افغانه و قایلین ازین طرف نسیم عنایت و اعانت الهی بر پرچم علم

بنحف خان وزیده فتح و ظفر نصیب اولیای دولتش کردید ضابطه خان با بقیه اسب
 که زیاده از سی هزار کس بوده اند کمریخته بقلعہ غوث کد همه پناه برد و آنگاه
 با سکهان اطراف و جوانب و رؤسای ایشان رجوع نموده عهد و
 پیمان بنوعی مستحکم ساخت که برگشتن او از اسلام و در آمدن بزمه سکهان
 اشتهار یافت بنحف خان بعد اندک زمانی در پی او شتافته قلعہ را محصور
 ساخت و تا یکماه جنگها در میان ماند ضابطه خان لا علاج امان خواسته و رؤسای
 لشکر امیرالامرا را ضمن خود گرفته بملاقات آمد و جواب و سوال مصالحه
 چون خاطر خواه ندید رخصت انصراف خواست بنحف خان بهادر بلا عذر و
 تامل رخصت داد او بجای خود آمده با فوج خود و فوج سکهان اسبشاره نمود
 در ای ضابطه خان باتفاق رای آنها بر مردن و جان فشانی کردن قرار گرفت
 و روزی بیست مجموعی دست از جان شسته بگردن فرسوار شده
 خوانان کارزار شد بنحف خان هم کمر جلادت بسته بمقابله او شتافت
 و از طرفین جراتها بکار رفت و پیکاری دیداد که در آن نواح بعد جنگ
 ابدالی که با مره در میدان پانی پست اتفاق افتاده چنین جنگی نشان نمی دهند
 ا لوف مردان بر خاک میدان بی سرد جان افتادند خود بنحف خان
 نیز چون عامه سپاه بدست و بازی خود کوی سرهای مبارزان ر بود و از اول
 صبح تا عصر مع رفقا در همین کار بود چون روز قریب الاغتنام و صبح عمر و اقبال
 افغانه و سکهان بشام رسید سکهان بمجاودا ای خود و ضابطه خان بهمان
 قلعہ که مامنی غیر از آن نداشت کمریخته شب گذرانید و صبح با کمال عجز و بیچارگی

استغفای جرائم نموده التجا آورد و نجف خان از راه جوانردی عذرش پذیرفته و عفو تقصیرات کرده حکم آمدن داد ضابطه خان بضا بطه مقهران عذر خواه آمده مورد عفو و عواطف کشت و زمانی ممتد با سعدودی از خدمه ضروری در خدمت گذر آید و بعد از آن وصلت خواهر خود با میرالامرا دیکی از بنات خود را نامزد نجف خان نمود و باین وسیله بفوج ارمی سه هزار پهنور باز سر فرازی یافت

* ذکر رفتن عبد الاحد خان بطرف لاهور از قزقرور

و کریختن از مقابله سکهران و مقید شدن در حضور *

عبد الاحد خان که در حضور بادشاه دار و سار و در جمیع کارها ناظر و خاطر او بادشاه را بسیار عزیز و همیشه در بر همی نجف خان در جدو که بوده چون مار بر خود می پیچید بعد ظفر یافتن امیرالامرا بر ضابطه خان دید که شخصی که از عهده امیرالامرا بر آید غیر از ضابطه خان نبود او خود باین همه الوس افغان و اعانت سکهران مغلوب شد چاره منحصر بر آن دانست که شاهزاده را با خود گرفته بطرف سرهند رود و افواج بهم رسانیده سکهران آن طرف را مقهور خود گرداند و بعد مقهور می آنها را متوسل خود و شمال ساخته دم مساوات با امیرالامرا زند این اراده خود با بادشاه ظاهر ساخته شاهزاده جوان بخت یا اکبر شاه را همراه گرفته خیمه بیرون زد و صدای عام برای ازدحام مردم در داد مردمان بیکار متلاشی روزگار و بعض نام آوران فرقه سپاه تقرب او با بادشاه دریافته حاضر آمدند و ملازم شدند و حسب الطلب بادشاه زمره از فوج امیرالامرا هم بر فاقست شاهزاده رسیده باعث از دیاد عساکر گردید عبد الاحد خان بعد

آراسنگی پروبال پیشتر نهضت نمود و بهوس تقلید امیرالامراچند فراسخ
 از سرهند گذشته جواب و سوال معامله بایگی از سرداران سکهم
 اظهار سطوت و رعیت خود آغاز نهاد و در آنست * بیت *
 * تیغ چو بین به تیغ فولادی * نتواند نمود هرزادی * تا آنکه سکهمان قدر
 جلادت کشمیری مذکور شناخته مستعد مقابله شدند چون مقابله رود با آنکه
 هیچ آسیبی بفوج نرسیده مستعد جانبازی بودند عبد الاحد خان که نامرد فطری
 و جبان خلقی بود آتش شمشیر از دور دیده اطفای ناره آن بریختن آبروی
 خود در میدان دید و عبث عبث مع شاهزاده رو کرد آن کرداید فوج نجف خان
 بتویت سردار محفوظ و معالیم بر کشت و از دیگران هر که جرأت داشت
 از آن مهلکه سیه دست بر آمد و مردم دیگر ناحق آوار داشت غربت کشته
 از لباس دیراق عاری و با هزاران تنگی و خوارگی بنایکمه بسردمند و بر بود
 رسیدند و بر نیمی بناگامی زخمی گردیدند نواب نجف خان که از مدتها این اضرار
 ادوی کشید و فلاح خود و صلاح عالمی در عدم اعتبار و انزوای ادوی دید قابو یافته بعد
 استیزان از بادشاه معتد ان خود را پیشتر فرستاده عبد الاحد خان را
 مقید و خانه اش را غبط نمود از اسباب کتب خانه و دواخانه اش که فی الحقیقت
 از نفایس اشیا بود خود گرفته دیگر اموال که بلکو کمی از زید خانه بادشاه
 رسانید و سرداران بهادر خود را در آن نواح فرستاده فی الجمله اصلاح مفاسد
 سکهمان و آنها را منقاد گردانیده غلبه خود بر انجماعه که از لگوک در حساب
 و شمار افزودند ظاهر کرد و بکام و اقبال و جاه و جلال در اکبر آباد و شاه جهان آباء